

آینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره سوم
مرداد و شهریور ۱۴۰۳
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۷

چند استفتای فقهی-اجتماعی بالارزش از اواخر قرن دوازده هجری از استاد کل وحید بهبهانی | چاپ نوشت (۱۴) | در جستجوی کتابخانه تخصصی مرکزی ادبیات کودک و نوجوان ایران | درباره فرهنگ و زبان قوم لک (۳) | آینه های شکسته (۴) | نوشتگان (۸) | تفتازانی و فلسفه | یادداشتهای متون فارسی و عربی (۱) | رباعیات خیام و مهستی در سفینه اسکندری | کدخدای قاتل | نفحات ریاحین در تعیین تاریخ ظهور در سال ۱۲۰۴ | قلی خان، خان نبود | نگاهی به واژگان لغت فرس چاپ شادروان استاد عباس اقبال | نگاهی به تصحیح جدید سفرنامه ناصر خسرو | حواشی دکتر محمد معین بر دیوان لامعی گرگانی | آیا ابن عربی وارث انبیا است؟ | طومار (۶) | دشواری های برگردان قرآن و لغزش های برخی مترجمان (۲) | حَبط کاتبان ناشی، در خلط متون و حواشی: | پاسخی به نقد دیوان محمود و رکن بکرانی | **نگته، حاشیه، یادداشت**

● نقدی بر مقاله «اعتبارسنجی "النساء نواقص العقول" در نهج البلاغه»

● چند متن تازه یاب درباره سنیان دوازده امامی

مسئول: حضرت علی | مجید حبیبی
مستاد علی | سید علی حسینی | حواشی
مصطفی دهقان | سید وحید بنظر
میلاد بیگلری | سید محمد تقی
احمد درویش | سید رضا
محمد رسولی | سید علی
رواقی | سید محمد
فاطمه | سید علی
عاشقانی | سید علی
نظاری | سید علی
جواد | سید علی
سید محمد | سید علی
سید علی | سید علی

یادداشتهای متون فارسی و عربی (۱)

دانشگاه تهران | سید احمد رضا قائم مقامی

| ۱۷۷-۱۹۳ |

۱۷۷

آینه پژوهش | ۲۰۷
سال ۳۵ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۳

چکیده: این چند یادداشت به تفاریق درباره بعضی لغات و تعبيرات و مضامین بعضی از متون فارسی و عربی نوشته شده و در گذشته در شبکه های مجازی نشر شده است. در این جا آنها را با قدری تغییرات می آوریم. در این نوبت، موضوع سخن یادداشتهایی کوتاه درباره شاهنامه، ویس و رامین، دانشنامه میسری، قابوسنامه، مخزن الاسرار، اسکندرنامه، بوستان، نوروزنامه، کلیله و دمنه، صیدنه، التفهیم، الجماهر، تاریخ بیهقی، تاریخ بیهقی، و الفهرست است. چند یادداشت از این یادداشتهای اقتباس از تحقیقات محققان غربی است.

کلیدواژه ها: فارسی کلاسیک، مضامین مشترک، مباحث لغوی، جغرافیای تاریخی، مانویت.

Marginal Notes on Persian and Arabic Texts (1)

By: Seyyed Ahmad Reza Qaem-Maghami, University of Tehran

Abstract: These notes address various words, expressions, and themes found in certain Persian and Arabic texts, which were previously published on virtual networks. They are presented here with some modifications. This time, the focus is on brief notes regarding the Shahnameh, Vis and Ramin, the Dictionary of Meisari, the Qabusnameh, the Makhzan al-Asrar, the Eskandarnameh, the Bustan, the Nowruznameh, Kalila and Dimna, the Seidana, the al-Tafhim, the Jamahir, the History of Bayhaq, the History of Bayhaqi, and the al-Fihrist. Some of these notes are based on the research of Western scholars.

Keywords: Classical Persian, Common Themes, Lexical Issues, Historical Geography, Manichaeism.

۱. دو مثل از شاهنامه

- «کلّ سرّ جاوز الاثنین شاع.» مقایسه شود با این دو بیت از شاهنامه:^۱

پرستنده با ماه دیدار گفت که هرگز نماند سخن در نهفت
مگر آنکه باشد میان دو تن سه تن نانهان است و چار انجمن

- «العجلة من الشّيطان.» مقایسه شود با این ابیات:^۲

ز دانا شنیدستم یکی داستان خرد شد بر آن نیز همداستان
که آهسته دل کم پشیمان بود هم آشفته را هوش درمان بود
شتابندگی کار آهرمن است پشیمانی جان و رنج تن است

۲. یک مضمون مشترک: «اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد»

این دو بیت سنایی مشهور است:

اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد نه بازت رهاند همی جاودانی؟
اگر خوشخوی از گران قلتبانان و گربدخوی از گران قلتبانی

نزدیک به این مضمون در جاویدان خرد مسکویه آمده است: «موت الأبرار راحة لهم و موت الأشرار راحة للعالم.»^۳ عوفی نیز مانند آن را در ضمن داستانی نقل کرده:^۴

آورده اند که بزرجمهر را سؤال کردند که مردم را چه بهتر؟ گفت خرد مادرزاد. گفتند اگر نبود؟ گفت فرهنگِ آموخته که ادب مروی را راست کند. گفتند اگر نبود؟ گفت خواسته که همه عیبها را بپوشد. گفتند اگر نبود؟ گفت حلم و مدارا که حلم مرد را بیاراید. گفتند اگر نبود؟ گفت خاموشی تا کسی را از وی رنج نبود. گفتند اگر نبود؟ گفت مرگ بهتر او را تا راحت یابد او از خود و خلق از وی، و حکیم سنایی این را لباس نظم پوشانیده است: اگر مرگ...

۱. شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق (سخن، ۱۳۹۴)، ج ۱، ص ۱۱۲، ابیات ۴۳۴-۴۳۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۸۹، ابیات ۲۱۹۷-۲۱۹۹.

۳. الحکمة الخالدة [جاویدان خرد]، به تصحیح عبدالرحمن بدوی (دانشگاه تهران، ۱۳۵۸)، ص ۵۸.

۴. جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزء دوم از قسم اول، به تصحیح امیربانو کریمی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷)، ص ۷۹.

متون اندرزی خصوصیتی سبکی یا بعضی «الگوها» یا «قالبها» در بیان اندرزا دارند که برشمردن و طبقه‌بندی آنها لازم است (محققانی مانند شائل شاکد و شارل هانری دوفوشه کور و دیگران کوششهایی در این کار کرده‌اند). این الگوها یا قالبها ممکن است در بیرون از متون حکمی و اندرزی بالمعنی الاخص، از جمله متون صوفیه که محتوی بر حکمتها هستند، نیز به کار رود. یک نمونه آن مضمونی است که در متنی اندرزی به نام داروی خرسندی به پهلوی آمده و در ادب صوفیه و جزایشان مکرر شده و چند نفر، از جمله آقای شاکد و آقای عسکر بهرامی و نویسنده حاضر، جداگانه آن مضمون را یافته‌اند و در ضمن یادداشتهایی منتشر کرده‌اند.

این عبارت مورد بحث نیز از آن شمار است، چون مانند آن را بعضی از متصوفه نقل کرده‌اند. عطار در تذکرة الاولیاء گفته است:

از شیخ [بایزید] پرسیدند که مرد را در این طریق چه بهتر؟ گفت: دولت مادرزاد. گفتند: اگر نبود؟ گفت: تنی توانا. گفتند: اگر نبود؟ گفت: گوشی شنوا. گفتند: اگر نبود؟ گفت: دلی دانا. گفتند: اگر نبود؟ گفت: چشمی بینا. گفتند: اگر نبود؟ گفت: مرگ مفاجا.^۱

مانند به آن عبارتی است در کتاب البیاض و السواد، تألیف خواجه علی حسن سیرجانی (م. در حدود ۴۷۰هـ)، از قول احنف بن قیس (م. ۷۲هـ) که مشابعت دارد به آنچه که عوفی از قول بزرگمهر نقل کرده است:^۲

وقیل للأحنف بن قیس: ما خیر ما أعطی الناس؟ قال: عقلٌ غریزی. قیل: رأیت
 إن لم یرزق؟ قال: أدبٌ صالح. قیل: رأیت إن لم یرزق؟ قال: خلقٌ حسن. قیل:
 رأیت إن لم یرزق؟ قال: صمت دائم. قیل: رأیت إن لم یرزق؟ قال: موتٌ عاجل.

منبع تمام این اقوال ظاهراً گفته‌ای است از الادب الصغیر منسوب به ابن مقفع که خود ترجمه است از ادب حکمی ساسانیان.^۳ در این کتاب آمده است:

۱. تذکرة الاولیاء، به تصحیح نیکلسون (لیدن، ۱۹۰۵)، ج ۱، ص ۱۳۵. تذکر آقای دکتر میلاد عظیمی.
 ۲. البیاض و السواد، به تصحیح محسن پورمختار (مؤسسه حکمت و فلسفه ایران و دانشگاه آزاد برلین، ۱۳۹۶)، ص ۷۱. تذکر آقای دکتر پورمختار.
 ۳. در این باره رک. محسن ذاکری، «علی بن عبیده ریحانی»، در چهل گفتار، ص ۲۶۰-۲۶۳، و مراجع آن.

قال رجل لحکیم: ما خیر مایؤتی المرء؟ قال غریزة العقل. قال فان لم یکن؟ قال فتعلّم علم. قال فان حرمة؟ قال صدق لسان. قال فان حرمة؟ قال سکوت طویل؟ قال فان حرمة؟ قال مיתה عاجلة.^۱

نظیر این مضمون را در شاهنامه نیز از گفته بزرگمهر می توان یافت و پیداست که گفته فردوسی و ابن مقفع در نهایت امر منبعی مشترک یا مانند به هم در ادب حکمی ساسانی داشته است:^۲

پرسید پس موبد تیزمغز	که اندر جهان چیست کردار نغز...
چنین داد پاسخ که هر کو خرد	بیابد ز هر دو جهان برخورد
بدو گفت اگر نیستش بخردی؟	...
چنین داد پاسخ که دانش به است	...
بدو گفت اگر راه دانش نجست	...
چنین داد پاسخ که با مرد گرد	سر خویش را خوار باید شمرد
اگر تاو دارد به روز نبرد	سربدسگال اندرآرد به گرد
گرامی شود بر دل پادشا	بود جاودان شاد و فرمانروا
بدو گفت اگر نیستش بهره زین	نه دانش پژوهد نه آیین کین؟
چنین داد پاسخ که آن به که مرگ	نهد بر سر او یکی تیره ترگ

۳. چند یادداشت از ویس و رامین

ویس و رامین چه بلحاظ مضمون و چه بلحاظ خصوصیات زبانی در بین منظومه های فارسی یگانه است. تصحیحی تازه تر از آن و تحقیقی دقیقتر از تحقیقات پیشینیان درباره آن باید در آینده نشر شود به شکلی که جامع محسنات تتبعات پیشینیان نیز باشد. این جا چند مطلب جزئی از حاشیه نسخه شخصی (از چاپ محمد روشن که حاوی مقالات مرحوم هدایت و ولادیمیر مینورسکی نیز هست)^۳ نقل می شود. در بین این مطالب ممکن است چند نکته تازه نیز پیدا شود.

۱. الادب الصغیر و الادب الکبیر، به اهتمام انعام فول (بیروت، ۱۴۲۰ق)، ص ۵۵.

۲. شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق (سخن، ۱۳۹۴)، ج ۲، ص ۶۷۲.

۳. ویس و رامین، به تصحیح محمد روشن، صدای معاصر، ۱۳۷۷.

- مرزبان‌ی یعنی والیگری، حکومت. همین معنی در پهلوی هم هست؛^۱ مثلاً:
چو داری در خراسان مرزبان‌ی چرا جویی دگر جا ایرمانی؟ (ص ۱۶۴)
ایرمانی یعنی مهمانی و این نیز از آثار کهنگی اصل این منظومه است.
- نازکی، مانند معادل آن در پهلوی، یعنی لطافت؛ مثلاً:
شده از نازکی چون قطره آب (ص ۱۶۵).

- «نصیب چشم و گوش»، که در ادوار بعدی شعر فارسی موضوع مضمون‌سازیه‌های شاعران واقع شده، گویا جزئومه‌اش در مانند این بیت ویس و رامین است (متوجه اختلاف مضمون هستیم، اما مقصود کوشش در یافتن صورت ساده‌تر و کهنتر مضمون است):

نصیب گوش بودش چنگ رامین نصیب چشم رخسار نگارین (ص ۱۶۵)
یک دو نمونه از آن مضمونی که بعداً رایج شده:
گوش را چون که ز پیغام نصیبی دادی کی بود چشم مرا وعده دیدار بگو؟
(همام تبریزی)^۲

در مرتبه‌ای دیگر:

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد
کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست (مولوی)^۳

در مرتبه‌ای دیگر:

به دوروزه آشنایی چه نهی سپاس بر من؟
رخت آشناست حالی دلت آشنای من کن (اوحدی اصفهانی)^۴

۱. درباره این معنای مرزبان در اسناد پهلوی می‌توان به این مقاله رجوع کرد:

سیروس نصرالله‌زاده، «مرزبان در بیشاپور، تدفین در اقلید: نگاهی به گورنوشته اقلید»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، س ۹، ش ۲، ۱۳۹۸، صص ۱۷۱-۱۷۴.

۲. دیوان همام تبریزی، به تصحیح رشید عیوضی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۴)، ص ۱۴۲.

۳. کلیات شمس تبریزی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر (امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴. دیوان اوحدی اصفهانی، به تصحیح سعید نفیسی (امیرکبیر، ۱۳۴۰)، ص ۳۲۲.

- «نرگس و گل که به یک جای نشکفند به هم» برای هرکس آشناست. با این حال، ظاهراً مضمونی ضد آن نیز وجود داشته است:

گل و نرگس به هم دیدی به نوروز؟ چنان بودند آن هر دو دل افروز (ص ۱۷۲)

- در جایی (در یادداشت «نوش، نوشجان، نوش جان») ^۱ نوشته‌ایم که ممکن است تعبیر نوش جان تعبیری کهن نباشد. ظاهراً باید از آن احتمال بگردیم، چون مانند آن تعبیر در ویس و رامین هست:

به یادش گر خورم زهر هلاهل شود نوش روان و داروی دل (ص ۱۹۰)

- «گوزن رودباری»، بخلاف تصور استاد مینورسکی (ترجمه مرحوم مقربی، منقول در ص ۴۴۷ ویس و رامین، چاپ روشن)، منسوب به جایی به نام رودبار نیست. رودبار در ویس و رامین هم معنای «رود» دارد (ص ۲۴۶، ۳۵۲) هم «کنار رود» که معنای اصلی آن است. گوزن رودباری چیزی است مقابل گوزن کوهی (مثلاً ص ۲۳۱) در همین متن؛ مقایسه شود با گوزن مرغزاری (ص ۲۳۸، ۳۱۴).

۱۸۳

آینه پژوهش | ۲۰۷
سال ۳۵ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۳

- ویرو و ویروی، بخلاف نظر استاد هنینگ و مینورسکی (ص ۴۷۳، حاشیه ۳، از چاپ روشن)، احتمالاً ارتباطی با نام اُرد ندارد، بلکه به احتمال قویتر مصغّر نامی است مصدر به ویر به معنای «مرد»، مانند گیلو در همین متن که آن نیز نام مصغّر است و شهرو که مصغّر شهربانو است (قس صفحات ۴۵-۴۷). ارد، که صورت اروپایی نام *wirōy* یا *wirōd* است، در فارسی و عربی به شکل گرو(ی) و برو درآمده است. ^۲ گرچه نامحتمل نیست که مصوّت اول کلمه اشباعی پیدا کرده باشد، باز معقولتر است که همین صورت ویرو(ی) را مبنای تحلیل خود قرار دهیم و این صورت ظاهراً چیزی نیست جز مصغّر ویر یا نامی آغازشده به ویر، چنانکه در نامهای مصغّر معمول است و فردیناد یوستی نیز به آن قائل بوده. یوستی ویروی را مصغّر ویراسپه دانسته است. ^۳

۱. چهل گفتار در فرهنگ و تاریخ و ادب ایران (گویا، ۱۴۰۱)، ص ۴۹۲.

2. Cf. F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Hildesheim, 1963 [1897]), p. 356f.

۳. درباره نام ورود، که در میان شاهان خوزستان، معروف به شاهان الیمایی، در دوره اشکانیان نامی بسیار رایج بوده است، رک.

W. B. Henning, "The Monuments and Inscriptions of *Tang-i Sarvak*," *Asia Major*, 1952, pp. 178.

- مرحوم هدایت (ص ۴۰۳ از چاپ روشن) در این بیت اشاره‌ای به داستان دوستی خاله خرسه یافته:

چرا از خرس جستم دلگشایی؟ چرا از غول جستم رهنمایی؟ (ص ۲۱۳)
احتمالاً به قوت حدسی که در او بوده تیر را به هدف زده. این را احتمالاً باید به مقاله «دوستی خاله خرسه»^۱ افزود.

- بکر، که امروز به استعاره بر جای دست نخورده دلالت دارد، مقایسه شود با این بیت:
هنوز آن مرز (یعنی دیلم) دوشیزه بماندست بر او یک شاه کام دل نراندست (ص ۳۶۱)
- بن بست از مصوّبات فرهنگستان اول است. هدایت، آن مصوّبات، از جمله این لغت، را به مسخره گرفته.^۲ اما به این ابیات توجه شود:

من و تو هر دو خواهم مست و خرم به سان لام الف پیچیده بر هم
جفایت گشته پیشه ای جفاجوی چو کاف نامه بن بسته یکی کوی
همی گویم که از پیشت گذر نیست ترا زین کوی بن بسته خبر نیست
به نظر چنین می‌آید که این لغت، گرچه در متون نظم و نثر کهن وجود نداشته یا کم-استعمال بوده، در بین عوام از گذشته تداول داشته است.

- در بین هندی‌واروپاییان تشبیهی است که تندی چیزی را به اندیشه تشبیه می‌کنند یا آن را با یک تشبیه تفضیل به شکل «تندتر از اندیشه» بیان می‌نمایند (تشبیه محسوس آن در نزد هندی‌واروپاییان «تندتر از چشم به هم زدن» است).^۳ مانند آن تعبیر در متون سغدی هم هست.^۴ در ویس و رامین هم نظیر این تشبیه است و با توجه به تعلق احتمالی منظومه به ایران پیش از اسلام ظاهراً می‌توان منشأ این تشبیه را در ویس و رامین نیز در همان سنت جست:

نوند کام من چندان دویدی کجا اندیشه‌ها در وی رسیدی؟ (ص ۲۴۶)

۱. چهل گفتار، صص ۲۹۱ و بعد.

۲. صادق هدایت، «فرهنگ فرهنگستان» در علویه خانم و ولنگاری (امیرکبیر، ۱۳۴۲)، ص ۹۱.

3. Cf. M. L. West, *Indo-European Poetry and Myth* (Oxford University Press, 2007), p. 96.

4. W. B. Henning, "Sogdian Texts of Paris," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1946, p. 729.

- در تعبیری مانند «هوو بر سر کسی آوردن» احتمالاً کلمه سر معنای حقیقی ندارد. احتمالاً «بر سر» در اصل به معنای «علاوه بر» داشته (مانند «بر سری» که معروف است) و بعدها از این معنی تهی شده:

برفتی بر سرم یاری گزیدی نکو کردی! تو خود او را سزیدی (ص ۳۱۴)

- معنای اصلی «دیوار کشیدن» ظاهراً دیوار بالا آوردن بوده است (عمودی، نه افقی). این را ظاهراً بتوان از تعبیر «دیوار آهیختن» دریافت، مانند «آب کشیدن» که عبارت بوده است از آهنجیدن آب از چاه. در مورد نوشیدن آب و می نیز کشیدن و درکشیدن گویا چنین بوده است، یعنی در اصل معنای «بالا کشیدن» داشته است. اشکالی که می توان کرد این است که به جای «صف (بر) کشیدن» نیز «صف آهنجیدن» گفته اند (رک. لغت نامه، ذیل آهنجیدن). لیکن این ممکن است ثانوی باشد. بیت ویس و رامین چنین است:

وفا پیرامنش آهیخت دیوار نه دیواری که کوهی نام بردار (ص ۳۰۵)

- روباه پیر تعبیری است کهن:

گمان بردم که تو شیر شکاری نگیری جز گوزن مرغزاری
ندانستم که تو روباه پیری به صد حيله یکی خرگوش گیری (ص ۳۱۴)

- روی در نزد بعضی صوفیه رمز ایمان و موی رمز کفر است و این آشناست. این باید سابقه ای قدیم داشته باشد که در منظومه ای عاشقانه هم آمده باشد. در این بیت، شاعر میان موی و کافری رابطه برقرار کرده:

ز رویم مایه خیزد دلبری را ز مویم مایه باشد کافری را (ص ۳۲۶)

- ویسه و رامینه، که گاهی در متن به کار رفته (مثلاً ص ۲۸۷؛ ویسه پرکاربردتر است؛ مثلاً ص ۵۲)، صورت تحبیبی ویس و رامین است. پسوند تحبیب -ه در نواحی فهله ظاهراً بسیار متداول بوده. اشکالی مانند علیه (مصغّر علی) که هنوز در تهران متداول است باید چنین منشأی داشته باشد. در اصفهان نیز در گذشته تصغیر به -ه رایج بوده است.^۱

- فرهنگ خواننده یعنی «درس خوانده و علم آموخته»:

۱. فهرستی از نامهای مصغّر به -ه را می توان در این مقاله دید: علی اشرف صادقی، «پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره اسلامی (۵)»، فرهنگ نویسی، ۱۷ (۱۳۹۹)، صص ۳-۲۲.

پزشکانی همه فرهنگ خوانده ز حال درد او عاجز بمانده (ص ۲۵۵)
- عشق و حال که تعبیری است بسیار رایج سابقه قدیم دارد. امروز حال معنایی دیگر یافته:

چه خوش باشد چنین عشق و چنین حال گر آید مرد عاشق را چنین فال (ص ۳۴۲)
- «دیو ستنبه»، که در بعضی ترجمه‌های قدیم قرآن در برابر «شیطان مارد» آمده،^۱ در ویس و رامین چند بار تکرار شده (رک. ص ۴۰۳) و معلوم می‌کند که یک تعبیر کهن بوده که از ادوار قدیمتر بازمانده:

ستنبه دیو هجران را تو خواندی بدان گاهی که از پیشم براندی (ص ۲۹۸)
- نیلگون ابر، که در مطلع یک قصیده معروف فرخی آمده و بعضی آن را پیلگون ابر گمان برده‌اند، در ویس و رامین هم یک بار، به عبارتی نزدیک به عبارت فرخی، آمده:

برآمد نیلگون ابـری ز دریا به آب سیل دریا کرد صحرا (ص ۹۴)
- نفس ناطقه را به جان سخندان ترجمه کرده، در بیتهایی که به نان و نمک سوگند خورده. این شیوه ابن سینا و ناصر خسرو را در وضع لغات به یاد می‌آورد و احتمالاً از تعبیری است که سابقه قدیم داشته و وضع این دانشمندان نبوده است:

به نان و بانمک با دین یزدان به روشن آتش و جان سخندان (ص ۱۲۹)
- علاوه بر جهان خوردن، یعنی تمتع برداشتن از جهان (ص ۱۳۷)، گیتی خوردن را هم به کار برده (ص ۷۶). یک معنای خوردن این بوده است.^۲ به این بیتهای توجه شود:

اگر ماندست لختی زندگانی گذاریمش به ناز و شادمانی
جهان از دست ما آسوده باشد ز پرخاش و ستم پالوده باشد
چو گیتی را به آسانی (= آسایش) توان خورد چه باید با همه کس دشمنی کرد؟ (ص ۷۶)

- پیدا را به معنای «مشهور و معروف» به کار برده. لابد تحول معنایی چنین بوده که کسی از دیگران «ممتاز» و «متمایز» است و مجازاً مشهور است. این معنی در پهلوی هم

۱. رک. محمد جعفر یاحقی و دیگران، فرهنگنامه قرآنی (آستان قدس)، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۲۸۵.

2. Cf. H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books* (Oxford University Press, 1971), pp. xxvi-xxvii, 73.

هست: در آن زبان پیداگ یعنی مشهور و شریف و نجیب و ضد آن اپیداگ یعنی وضع و مانند آن؛ پیداگان نیز یعنی مشاهیر و معارف.^۱ پیش از آوردن شاهی از ویس و رامین یادآوری این نکته شاید بی جا نباشد که در متون تفسیری پهلوی گاهی لفظ پیداگ یعنی «معروف است»، درست مانند «معروف» در کتابهای لغت فارسی در برابر کلماتی که معنای روشنی دارند:

سرافرازان چو شاپور و رفیدا در آن کشور به نام نیک پیدا
(ص ۲۳۷؛ نیز بیتی در ص ۳۲۹)

درباره خصوصیات زبانی ویس و رامین سخن بسیار می توان گفت. این جا مخصوصاً توجه دادن به بعضی تعابیر کهن مقصود بود که بعضی احتمالاً ریشه در ادب پیش از اسلام می داشته اند و بعضی از همان روزگار در میان عوام متداول بوده و این را در متنی مانند ویس و رامین که مشحون است به مثلها و زبانزدهای عوام چیزی طبیعی باید تلقی کرد.

۴. یک دو نکته درباره دانشنامه میسری

دانشنامه میسری منظومه ای است در پزشکی.^۲ مصحح مرحوم آن، دکتر برات زنجانی، آن را سروده قرن چهارم دانسته. ناممکن نیست که در خواندن تاریخی که در متن آمده اشتباهی شده باشد، ولی باز، با وجود زبان سست کتاب که ناشی از آن است که گوینده پزشک بوده نه سخنگو و شاعر، خصوصیات در آن هست که از کهنگی آن خبر می دهد. موجب این کهنگی را شاید نباید لزوماً در تاریخ جست؛ یک احتمال ضعیفتر هم این است که کهنگی گویش گوینده سبب آن بوده است. باری، این یک دو نکته که در این جا به آنها اشاره می شود احتمالاً کافی است تا یادآوری کند که کوششی تازه در شناخت جزئیات زبان آن کتاب لازم است.

– در این کتاب گاهی «که» به معنای حرف ربط زمانی («وقتی که، چون») یا شرط («اگر») به کار رفته و این برابر است با ka (که) پهلوی. این ka در اندک

۱. رک. مثلاً فقره سوم از فصل هشتم دینکرد هفتم: محمد تقی راشد محصل، دینکرد هفتم (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹)، ص ۹۵؛ بندهشن، ترجمه مهرداد بهار (توس، ۱۳۶۹)، ص ۱۴۰.
۲. دانشنامه در علم پزشکی، به تصحیح برات زنجانی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.

متونی بازمانده، و گمان ما این است که مصححان و کاتبان متون کهن نیز مقداری را ضایع کرده‌اند:^۱

که با تدبیر تو تقدیر جبار نسازد به نگردد هیچ بیمار ...
 که مرگ آید ندارد سود تریاک به وقت مرگ چه تریاک و چه خاک (ص ۲۶۸)
 که در جایی شوی زی دردمندی اگر ترسی که باشد زو گزندی
 نباید فرد نزد وی نشستن و نه با وی به خانه در بخفتن (ص ۴۲)

– در این متن چگونه به معنای «و نیز» و «همچنین» به کار رفته. این کاربرد قابل مقایسه است با کاربرد مکرر چو به همین معنی در ویس و رامین.^۲ این معنی ریشه در معنای «چنانکه» کلمه *ciyōn* پهلوی دارد، اما تحلیل آن بحثی مفصل می‌طلبد.

– در این متن کلک و کلکه به معنای «کلیه، قلو» به کار رفته است. این را باید گُلک و گُلکه خواند که گونه‌ای است از گُرده (با تبدیل rd به l) به همان معنای «کلیه» (شاید حرکت حرف اول فتحه هم در جاهایی بوده باشد). گونه دیگر آن بُلک است (یک تلفظ ثانوی بُلک هم به سبب لبی بودن صامت اول ناممکن نیست) که از جمله در الاسمی فی الاسماء میدانی نیشابوری پسر شاهد دارد. این تحولات دوگانه به سبب تحول دوگانه w ایرانی باستان در فارسی است (قس *vərəδka* - اوستایی):^۳

بیالسد سنگ زو اندر مئانه به گلکه گر بدین هر دو میانه (ص ۴۲)
 کزولات بول و گلک و امعا قوی گردد شود ایمن ز گرما (ص ۴۵)
 کلک که بعضی فرهنگ‌ها به معنای بغل آورده‌اند (رک. لغت‌نامه، ذیل لغت) لغتی دیگر

۱. در اندک متنهای بازمانده از زبان قدیم هرات، مانند طبقات الصوفیة انصاری، این حرف ربط شواهد معتد به دارد و در اسرار التوحید نیز می‌توان شواهدی از آن یافت. ما در مختصری که درباره خصوصیات زبان قدیم هرات نوشته‌ایم و در آینده نشر خواهد شد در این باره سخن خواهیم گفت.

۲. سه شاهد از چو به معنای «و نیز، و» و «چنانکه» از ویس و رامین:

شد آگنده بلورین بازوانش / چو یازنده کمند گیسوانش (ص ۵۰)

ز چشم من ببرد آن خوب دیدار / چو از گوشم ببرد آن نوش گفتار (ص ۲۹۷)

گهی بیمار و گاهی تندرست است / چو گاهی زورمند و گاه سست است (ص ۳۱۵)

۳. الاسمی فی الاسماء، ابوسعید میدانی نیشابوری، به تصحیح جعفرعلی امیدوی نجف‌آبادی (اسوه، ۱۳۸۲)، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴. گر به معنای «یا» در این منظومه مکرر است.

است، چون بغل را در بعضی گویشهای کردی چیزی مانند همین کلک می‌گویند و کلیه را ولک.^۱

۵. پیش و پسی بست صف کبریا

درباره این بیت معروف مخزن الاسرار نظامی نویسنده نظری دارد که خلاف نظر دیگران است. آنچه درباره این بیت به نظر او آمده چنین است:

الف. شاعر یک صنعت تقسیم (تقسیم مشوش) در این بیت کرده: پیش = انبیا، پس = شعرا.

ب. پیش و پس فاعل مصرع اول است نه صف. آنچه بستنی است صف است؛ صف را می‌بندند، نه آنکه صف خود پیش و پس ببندد.

ج. آمد در مصرع دوم فعل ربطی است.

د. یاء پسی البته یاء نکره است.

با توجه به این مقدمات، معنای بیت چنین است: «صف کبریا را دو گروه بسته‌اند (یا صف کبریا را پیشی و پسی بسته است/اند). آن پیش پیامبران است و آن پس شاعران (یا آن پیش عبارت است از پیامبران و آن پس عبارت است از شاعران؛ آن پیش برابر است با پیامبران و آن پس برابر است با شاعران).» به نظر نویسنده کلید فهم معنای بیت در فهم صنعت تقسیم است و مخصوصاً در اینکه مفعول مصراع اول صف است نه چیز دیگر.

۶. ایسو و ویسو

آنچه در این جا می‌آید اقتباسی است از جزئی از یکی از مقالات زکی ولیدی طوغان. در واقع، نویسنده این سطور آنچه را بواسطه اشارات آن محقق عالی‌مقدار در

۱. درباره این لغت رک.

G. Asatrian and G. Hakobian, "On *-d- > -l- and *-š- > -l- I Western New Iranian," *Iran and the Caucasus*, 22/3 (2018), p. 303.

یکی از مقالاتش دریافته با افزودن دو سه شاهد و بعضی اطلاعات عمومی اندکی بسط داده است.^۱

در لغت‌نامه، در ذیل ایسو، آمده است: «یکی از هفت ولایت روس قدیم است که در داستانهای نظامی آمده است:

از ایسو کمر بسته گردنکشی برون زد جنیبت چو تند آتشی
ز ایسو زمین تا به خفچاق دشت زمین را به تیغ و زره درنوشت»

این ابیات از اسکندرنامه نظامی است و مربوط است به رفتن اسکندر به دیار روس و جنگ با روسان، ولی در شروح فارسی اسکندرنامه چیزی که درست باشد در این باره به نظر نویسنده نرسیده است. این ایسو همان است که در معجم البلدان یاقوت به شکل ویسو آمده و در لغت‌نامه (ذیل لغت) در تعریف آن از کتاب یاقوت چنین نقل شده است: «شهری است در ماوراء بلغار و میان آن تا بلغار سه ماه راه است. در فصلی از سال شبهای این سرزمین به حدی می‌رسد که تاریکی را نمی‌بینند و بالعکس در فصل دیگر روشنایی مشاهده نمی‌شود.»

در سفرنامه ابن فضلان هم نام این قوم، چنانکه انتظار است، هست. در جایی می‌گوید:^۲
«شاه به من گفت در آن سوی کشور او در سه ماه مسافت قومی به نام ویسوزیست می‌کنند. شب نزد ایشان کمتر از یک ساعت است... مردم شهر به من گفتند شب به بلندی روز و روز به کوتاهی شب برمی‌گردد.» در جای دیگر (ص ۹۴) می‌گوید که اینها از یاجوج و ماجوج سه ماه دورند. این یاجوج و ماجوج در کرانه دریا زندگی می‌کنند و میان آنها و ویسوها دریا و کوهها حایل است.

۱. عنوان مقاله زکی ولیدی چنین است:

Z. Validi, "Die Nordvölker bei Bīrūnī," *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, 90 (1936), pp. 38-51.

درباره ایسو و یوره همچنین رجوع شود به:

Z. Validi, "On Mubarakshah Ghuri," *Bulletin of the School of Oriental Studies*, 1932/4, p. 849; V. Minorsky, *A History of Sharvān and Darband* (Cambridge, 1958), p. 110.

۲. سفرنامه ابن فضلان، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی (شرق، ۱۳۵۶)، ص ۸۸.

این ایسو همان نام است که در تحریر فارسی التفهیم ابوریحان^۱ به شکل آسیو تصحیف شده، ولی ضبط درستتر را در نسخه بدل‌های کتاب می‌توان یافت: «و اندر اقلیم هفتم بس آبادانی نیست و به وی اندر سوی مشرق مردمانند وحشی‌گونه اندر کوهها و بیشه‌ها از جمله ترکان... و از آن سوی این اقلیم کم کسی هست، مگر از گروههایی چون آسیو و ورنانک و بوره و مانند ایشان.» از این نامها، ورنانک تصحیف ورننگ است، چنانکه در ادامه همین یادداشتهای خواهد آمد. ایسو و ویسو همان قوم است که در تواریخ قدیم روس Ves گفته‌اند و ظاهراً همان قوم است که امروز Veps می‌گویند و در جاهایی از روسیه و اوکراین ساکنند. بوره نیز تصحیف یوره است (در فهارس کتاب نیز همین شکل مصحّف آمده) که بنا بر تحدید الاماکن ابوریحان در کنار دریای ورنج ساکنند (ص ۵۰ مقاله زکی ولیدی). این قوم، که به آلمانی به آنها Jugrer می‌گویند، نامشان را از Jugra می‌گیرند که نام اقوامی است در غرب سیبری. نام زبانهای معروف به اوگرایی ظاهراً از نام این قوم گرفته شده است.

۰۷. ازرقرز

سعدی در گلستان چند بیت معروف دارد که:

پیش درویشان بود خونت مباح گر نباشد در میان مالت سبیل
یا مرو با یار ازرق پیرهن یا بکش بر خان و مان انگشت نیل
یا مکن با پیلبانان دوستی یا بناکن خانه‌ای در خورد پیل

پیدا است که از این ازرق پیرهنان صوفیه و درویشان (و، چنانکه از عبارت گلستان پیش از این ابیات معلوم است، قلندریان) لاابالی مقصود است که جامه ازرق یا کبود (به دیگر لفظ فارسی خشن) می‌پوشیده‌اند، و کبود و خشن طیفی است از رنگ آبی، ولی تیره و سیاه را هم گاه شامل بوده است (تیره خود لفظی مبهم است). در شرح مرحوم دکتر یوسفی بر گلستان بیتی از بوستان به شاهد آمده درباره اهل محبت:^۲

پراز میوه و سایه‌ور چون رزند نه چون ما سیه‌کار و ازرق‌رزند

۱. التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، به تصحیح جلال‌الدین همایی (هما، ۱۳۸۶ [مجلس، ۱۳۱۸])، ص ۲۰۰.

۲. گلستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی (خوارزمی، ۱۳۶۸)، صص ۱۸۴، ۵۴۲-۵۴۳.

آن مرحوم در شرح بوستان ازرق رز را به «کبودرنگ» معنی کرده است.^۱ این همان معنی است که در لغت نامه برای این لغت یاد کرده اند. اما ازرق رز «ازرق رنگ» نیست؛ بلحاظ لغوی کسی است که چیزی را به رنگ ازرق درمی آورد. در همان لغت نامه، در ذیل رزیدن، شاهد خوبی از اوحدی آمده که معنی را روشن می کند:

جامه گه ازرق کنی گاهی سیاه جامه خود دانی تو مردم را مرز
بیت بوستان بلافاصله بیتی معروف از حافظ را به یاد می آورد که:

مانگویییم بد و میل به ناحق نکنیم جامه کس سیاه و دلخ خود ازرق نکنیم
حافظ در سرودن این بیت احتمالاً به بیت سعدی نظر داشته است.

از این سه بیت این طور به نظر نویسنده می رسد که ازرق کردن دلخ یک معنی این بوده است که همان جامه را که دارند به رنگ ازرق درآورند یا به رنگریزی بدهند تا آن را کبودرنگ کند (شاید بجهت تشبیه به صوفیان)، نه آنکه جامه کبود بپوشند یا جامه خویش را با جامه کبود عوض کنند (نه اینکه این وجه دوم ممتنع است، ولی بیت حافظ احتمالاً وجه اول را می گوید و ازرق رز در هر حال معنی اول را دارد). معنای بیت اوحدی روشن است و تردید نیست که ازرق رز معنایی غیر از «ازرق رنگ» دارد.

حافظ چند بیت معروف دیگر هم درباره کبودپوشان دارد. از آن جمله:

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن مرو به صومعه کآن جا سیاهکارانند
پیدا است که سیاه در سیاهکار، به قرینه ارغوانی، به رنگ سیاه نیز ایهام دارد. اما گمان نویسنده این است که این ایهام در کل لفظ سیاهکار است، چون یک معنی سیاهکار «سیاه» است، چنانکه سبزکار یعنی «سبز» و سپیدکار یعنی «سپید»، و حافظ ایهام ساز به ظن قوی به آن نظر داشته است (جامه راهبان صومعه سیاه یا کبود یا ازرق بوده و این هم معروف است).^۲

۱. بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی (خوارزمی)، ۱۳۶۸، صص ۱۰۳، ۳۰۳.

۲. درباره پسوندد کار در این کلمات رک.

مختار کمیلی، «کار/گار، پسوندد رنگ»، فرهنگ نویسی، ش ۱۰ (۱۳۹۴)، صص ۱۱۹-۱۲۶؛ پسوندد کلمات خداوندگار و آشکار و بسیار هم به لحاظ تاریخی باید همین پسوندد باشد (قائم مقامی، «چند کلمه از ذیل فرهنگهای فارسی»، فرهنگ نویسی، ۱۶ (۱۳۹۹)، ص ۱۱۳).

آقای دکتر میلاد عظیمی در یک یادداشت تلگرامی با عنوان «دلق خود ازرق نکنیم» دنباله این بحث را گرفته‌اند و از جمله عبارتی از اسرار التوحید را نقل کرده‌اند که به فهم سابقه این ازرق کردن جامه کمک می‌کند. عبارت چنین است:^۱

شیخ ماگفت: اکنون کار بازان آمده است که مرقعی کبود بدوزند و درپوشند و پندارند که همه کارها راست گشت. بدان سر خم بایستند و می‌گویند: یک بار نیز بدان خم نیل فروبر تا کبودتر گردد.

مانند به این را، نه به این صراحت، در سخنان عبدالله انصاری نیز می‌توان یافت:

چنان جوانمرد که جامه ری [ظ. جامه به ری] سیاه کرد، هرچند نه چنوبی، باری چون وی جامه سیاه کن.

و

قال شیخ الاسلام: از خم نیل تصوف برنیاید.^۲

۱۹۳

آینه پژوهش | ۲۰۷
سال ۳۵ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۳

۱. اسرار التوحید، به تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی (آگاه، ۱۳۸۱)، ج ۱، ص ۲۷۳؛ ج ۲، ص ۵۵۸.
۲. شفیعی کدکنی، در هرگز و همیشه انسان (سخن، ۱۳۹۴)، صص ۲۵۹ و ۲۶۸؛ نیز رک. تعلیقات مصحح، ص ۴۳۰، که به همان عبارت اسرار التوحید رجوع داده است.